

تولیدی بکنند. بورژوازی احساس می‌کند تا زمانی که فعالیت طبقه کارگر به پاره‌ای از خواست‌های فوری اقتصادی محدود شود که حرفه به حرفه مطرح می‌شود و وضع موجود حفظ می‌شود و از تشکیلات شعور خطرناک سیاسی، یعنی تنها شعوری که انقلابی است زیرا هدفش ضربه زدن به نقطه ضعف دشمن و کسب قدرت است، جلوگیری می‌کند.

اما سندیکا لیستهای گذشته و حال همواره برایین حقیقت آگاه بوده اند که کنترل بیشتر اتحادیه‌های کارگری را عناصر دست راستی به عهده دارند و دیکتاتوری رهبران خرده بورژوا بر توده‌ها، بر بوروکراسی اتحادیه‌های بیشتر از مکانیسم انتخاباتی احزاب قلابی سوسیال دموکراتیک مبتنی است. از اینرو سندیکا لیست‌ها، همراه با عناصر بسیاری که صرفاً "در مقابل عمل اصلاح طلبانه و اکنش نشان می‌دادند، خود را وقف مطالعه شکل‌های جدید تشکیلات اتحادیه‌ای کردند و اتحادیه‌های نوینی بوجود آوردند که مستقل از اتحادیه‌های گذشته بودند. چنین تدبیری از لحاظ علمی نادرست بود چون از معیار اساسی تشکیلات اقتصادی یعنی پذیرش خود بخود تمام کسانی که به خاطر نقش خویش در تولید، مقام مهمی دارند بی‌آنکه نیاز به اعتقادات سیاسی خاص یا تعهدات خاصی برای فعالیت‌هایی باشد که حتی مستلزم فدا کردن زندگی‌شان است، فراتر نمی‌رفت. علاوه بر این، اگر ما در جستجوی "تولیدکنندگان" باشیم، ممکن است که از حدود صنف "خارج نشویم، حال آنکه حزب طبقه با در نظر گرفتن "پرولتاریا" در صفوف بسیار گسترده و موقعیت فعالیت‌هایش، به تنهایی قادر است که روحیه انقلابی طبقه را بیدار کند. بنا بر این آرنه تدبیری که از لحاظ علمی نادرست بود، در عمل نیز نادرست آمد.

با وجود همه اینها، اینگونه دستورالعمل‌ها امروزه سر حواس دارد. تفسیر نادرست علت‌گرایی مارکسیستی و مفهوم محدود معنی که "آگاهی" و "اراده"، با توجه به تأثیر اصلی عوامل اقتصادی در شکل‌گیری نیروهای انقلابی بر عهده دارند، موجب شد که گروه سزرگی از مردم در جستجوی سیستم "مکانیکی" تشکیلاتی باشند که تقریباً "خودکار"

تسوده‌ها را بر اساس نقش هر فرد در تولید مندرکلی می‌کند؛ بر طبق این پساها، یک چنین تدبیری به خودی خود کافی است تا توده را آماده کند و با حداکثر کارایی انقلابی خود به سوی انقلاب سوق دهد. بدین سان، این راه حل موهوم از سوم طرح می‌شود که عبارت است از قبول اینکه رفع نیازهای روزانه اقتصادی را می‌توان با نتیجه‌هایی سرنگونی نظام اجتماعی، از طریق تکیه بر یک شکل سازمانی به منظور حل آنتی تزکهنه میان دستاوردهای محدود و تدریجی و بر پایه حداکثر انقلابی، سر به سر کرد. اما همانگونه که به درستی دریکی از تصمیم‌گیری‌های اکثریت حزب کمونیست آلمان در هنگامی که این مسائل (که بعدها باعث جدایی کمونیست‌های چپ آلمان گردید) مخصوصاً در آلمان شدید بود، گفته شد، "انقلاب مسئله شکل سازماندهی نیست".

لازمه انقلاب سازماندهی نیروهای فعال و مؤثری است که به موجب اصول و هدف‌هایی متحد شده‌اند. قشرهای بزرگ و افراد پیر شماری بیرون از این سازمان به جا خواهند ماند که حتی از نظر مادی متعلق به طبقه‌ای هستند که انقلاب به نفع آنها به پیروزی می‌رسد. اما طبقه به برکت فعالیت نیروهای بی که با دردهای تاریخ زطن خود بوجود آورده است زنده می‌ماند، مبارزه و پیشرفت می‌کند و پیروز می‌شود طبقه از تجانس نزدیک شرایط اقتصادی که به نظر ما نخستین نیروی محرک گرایش به درهم کوبیدن و رفتن به آن سوی شیوه کنونی تولید است، بوجود می‌آید. اما برای بهمه گرفتن این وظیفه سنگین، طبقه با پیدایش روش انتقادی، اراده معطوف به هدفهای دقیق که از راه پژوهش و انتقاد تعیین می‌شود، و سازمان مبارزاتی خاص خود را داشته باشد تا بسوا نداشت تلاش‌ها و فداکاری‌های دسته‌جمعی‌اش با بیشترین حد کارایی استفاده کند. حزب ترکیبی است از همه آنچه گفته شد.

حزب و فعالیت طبقاتی

در یکی از مقاله‌های پیش که به تشریح برخی مفاهیم نظری پایه‌ای پرداختیم، نه تنها نشان دادیم که هیچ تناقضی در این نیست که حزب سیاسی طبقه کارگر، یعنی وسیله ضروری مبارزه برای رهایی این طبقه، در صفوف خود فقط بخشی یا اقلیتی از طبقه را متشکل می‌کند بلکه همچنین نشان دادیم که در یک جنبش تاریخی نمی‌توان از طبقه سخن گفت مگر آنکه حزبی وجود داشته باشد که با آگاهی دقیق از این جنبش و هدفهایش خود را به هنگام مبارزه در مقام پیش‌تاز این جنبش قرار دهد.

بررسی دقیق تر وظایف تاریخی طبقه کارگر در مسیر انقلابی خویش، چه پیش از سرنگون کردن قدرت استثماریگران و چه پس از آن، تنها تائیدی است بر ضرورت الزام آور وجود یک حزب سیاسی که باید تمام مبارزه طبقه کارگر را رهبری کند، برای اینکه تصور درست و روشنی از ضرورت "تکنیکی" حزب داشته باشیم، نخست باید به - حتی اگر منطقی هم بنظر نرسد - بررسی وظایفی بپردازیم که طبقه کارگر باید "بعد از" رسیدن به قدرت و "بعد از" بیرون کشیدن کنترل ماشین اجتماعی از دست بورژوازی انجام دهد.

بعد از به دست گرفتن کنترل دولت، پرولتاریا باید وظایف پیچیده‌ای را بعهده بگیرد. طبقه کارگر علاوه بر سرنگون ساختن بورژوازی و به دست گرفتن رهبری و اداره مسائل عمومی باید به ساختن دستگاه‌های و حکومتی کاملاً نوین و متفاوتی بپردازد که هدفهایش نهایتاً پیچیده‌تر از هدفهای دستگاه‌هایی است که امروزه "هر حکومتی" را تشکیل می‌دهد. لازمه اجرای این کارها تشکیل افرادی است

که بتوانند معالیه‌های گوناگون اجتماع دهند، مسائل گوناگون را بررسی کنند و معیارهای خاصی را در قسمتهای مختلف زندگی جمعی به کار ببرند. این معیارها از اصول انقلابی کلی مشتق می‌شوند و مطابق با ضرورتی هستند که طبقه کارگر را وادار می‌کند برای برقراری روابط اجتماعی جدید، زنجیرهای رژیم گذشته را بکشد.

اشتباهی اساسی است اگر معتقد باشیم رسیدن به یک چنین درجه‌ای از آمادگی و تخصص فقط با سازماندهی کارگران بر اساس صنفشان و برطبق وظایف سنتی آنها در رژیم گذشته ممکن می‌شود. وظیفه ما این نیست که کمکهای حاصل از صلاحیت فنی کارگرانی را که در گذشته برای سرمایه‌داران یا عناصر وابسته به آنها کار می‌کردند از میان برداریم و بجایش آموزش و تجربه بهترین کارگران را، کارخانه به کارخانه، بنشاسیم؛ در عوض ما با مسائلی روبرو خواهیم شد که بسیار پیچیده تر خواهند بود و حلشان به مجموعه‌ای از تدارکات سیاسی، اداری و نظامی احتیاج خواهد داشت. یک چنین تدارکی که باید با وظایف تاریخی انقلاب پرولتری کاملاً منطبق شود، فقط با وجود حزب تضمین می‌گردد. در واقع حزب سیاسی تنها سازمانی است که از یک سوتصوری کلی و تاریخی از جریان انقلابی و ضرورت‌هایش دارد و از سوی دیگر دارای انضباط تشکیلاتی سختی است که همه وظایف و کارکردهای ویژه اش را تابع هدف کلی و نهایی طبقه می‌کند.

حزب مجموعه‌ای از مردمی است که نظر عمومی مشترکی از مسیر تاریخ دارند، تصور درستی از هدف نهایی طبقه‌ای که نمایندند، آن هستند، دارند و برای مسائل گوناگونی که پرولتاریا پس از رسیدن به قدرت با آن روبرو خواهد شد، پیشاپیش یک رشته راه حل آماده کرده‌اند. به همین دلیل است که فرمانروایی طبقه فقط میتواند فرمانروایی حزب باشد. پس از این ملاحظات کوتاه، که در بررسی اجمالی انقلاب روسیه هم دیده می‌شود، اکنون به بررسی مرحله پیش از به قدرت رسیدن پرولتاریا بپردازیم تا نشان دهیم که عمل انقلابی طبقه علیه قدرت بورژواها فقط می‌تواند یک عمل حزبی باشد.

نخست ، روشن است که اگر حزب یعنی ارگانی که برای حل مسائل بسیار پیچیده و دشوار دورهٔ دیکتاتوری پرولتاریا لازم است از مدت‌ها پیش به پی ریزی بنای عقیدتی و تجربی اش بپردازد ، پرولتاریا به مرحلهٔ بلوغ نخواهد رسید .

حزب ارگان مسلم تمام فعالیت‌های طبقاتی است ، حتی اگر ضرورت‌های فوری مبارزاتی را که باید منجر به سرنگونی انقلابی بورژوازی شود ، در نظر بگیریم ، در حقیقت نمی‌توان از یک فعالیت اصیل طبقاتی یعنی فعالیتی که فراتر از منافع صنفی و علایق فوری است صحبت کنیم مگر آنکه فعالیت حزبی وجود داشته باشد .

وظیفهٔ حزب پرولتاریا در روند تاریخی اساساً "به قرار زیر است :

در جامعهٔ سرمایه‌داری همیشه روابط اقتصادی و اجتماعی برای پرولتاریا تحمل‌ناپذیر است و در نتیجه کارگران مجبور می‌شوند برای از میان برداشتن آن روابط کوشش کنند ، با حوادث پیچیده‌ای که پیش می‌آید ، قربانیان این روابط به این نتیجه می‌رسند که در مبارزهٔ طبیعی خود علیه رنج‌ها و سختی‌هایی که بسیاری از مردم با آن دست‌گیر می‌شوند ، راه‌های فردی کافی نیست ، از اینرو برای افزایش دامنهٔ نفوذ خود بر شرایط اجتماعی خاصی که بر آنها تحمیل شده است مجبور می‌شوند فعالیت‌های جمعی را تجربه کنند ، اما توالی این تجربه‌ها در سراسر راه رشد نظام اجتماعی سرمایه‌داری کنونی به این نتیجهٔ مسلم می‌انجامد که تا زمانی که کارگران برکنار از حدود منافع محلی ، ملی و صنفی ، کوشش‌های خود را یکی نکرده باشند و نیز کوشش‌های خود را بر همدیگر یکپارچه و دور رس که با سرنگونی قدرت سیاسی بورژوازی تحقیقی می‌یابند متمرکز نکرده باشند ، تأثیر ملموسی بر سرنشوشت خود نخواهند داشت ، این بدان علت است که تا زمانی که دستگاه سیاسی موجود بر سر قدرت باقی بماند ، وظیفه اش نا بود کردن تمام کوشش‌های طبقهٔ کارگر برای رهایی خویش از استعمار سرمایه‌داران است .

نخستین گروهی از پرولتاریا که به این آگاهی دست می‌یابند کمپانی هستند که در جنبش‌های رفقای هم طبقه، خویش شرکت می‌کنند و از طریق تحلیل انتقادی کوشش‌های آنان و نتایج حاصل از آن و اشتباهات و چاره‌جویی‌های آنان، تعداد دروزا فزونی از کارگران رای به صحنه مبارزه، نهایی و مشترک، که مبارزه‌ای است سیاسی و انقلابی و برای کسب قدرت، می‌آورند.

بنابراین، نخست تعداد دروزا فزونی از کارگران متقاعد می‌شوند که تنها مبارزه انقلابی نهایی است که مسئله، شرایط زندگی آنان را حل می‌کند. در عین حال تعداد بازم بیشتر می‌هستند که آماده اند سختیها و فداکاری‌های گریزناپذیر مبارزه را بپذیرند و خود را در پیشاپیش توده‌هایی قرار دهند که رنجشان به طغیان نشیان واداشته است، و این همه برای آن است که از کوشش‌های خود به طور منطقی بهره‌برداری کنند و به توانایی خود اطمینان یابند.

از اینرو وظیفه، مسلم حزب به دو شکل نمایان می‌شود: نخست به عنوان عامل آگاهی و سپس به عنوان عامل اراده. عامل نخست به با روری تئوریک روند انقلاب که با پیدایش می‌شفتگانش از آن آگاه باشند، می‌انجامد و عامل دیگر موجب انضباط آهنین می‌شود که منجر به هماهنگی و در نتیجه منجر به پیروزی فعالیت حزب می‌گردد.

بدیهی است که تقویت فعالیت‌های طبقاتی بدین صورت مطمئناً "هرگزیک روند پیشرونده و پیوسته نبوده است و نمی‌تواند باشد. وقفه، عقب‌گرد و تغییر تعدلاتی نیز پیش می‌آید. احزاب کارگری غالباً ویژگی‌های عمده ای را که در جریان شکل خود یافتها اند، از دست می‌دهند و از ایفای نقش تاریخی خویش باز می‌مانند. به طور کلی احزاب تحت تأثیر پدیده‌های جوامع سرمایه‌داری غالباً "از فعالیت اساسی خود که غالباً عبارت از تمرکز و جهت دادن به ضربات سیاسی از جنبش گروه‌های مختلف و هدایت آنها به سوی یگانگی هدف نهایی انقلاب است، دست می‌کشند. این گونه احزاب از راه حل‌ها و وصایای موری و موقنیه راضی هستند. آنها در تئوری و عمل بدان حد پیوسیده می‌شوند که به این نتیجه می‌رسند که پرولتاریا

می‌تواند شرایط سودمند معادل در رژیم سرمایه‌داری بهره‌جوید و هدف‌های کلی سیاسی‌شان را هدف‌هایی قرار می‌دهند که جزئی و لحظه‌ای هستند و از این طریق در راه سازش طبقاتی گام برمی‌دارند. این جلوه‌های پوسیدگی با جنگ بزرگ جهانی به اوج خود رسید. بعد از سپری شدن این دوره، یک رشته فعالیت‌های مفید انجام پذیرفت. احزاب طبقاتی که از مبارزات انقلابی الهام گرفته‌اند و تنها احزاب واقعی طبقاتی‌اند، در سراسر جهان تجدیدنا کرده‌اند و در بین الملل سوم، که اصول نظری و عملی آن صریحا "انقلابی و کمال طلب" است، تشکیل می‌یابند.

بنابراین در این دوره که از همه رویدادهای پیش برمی‌آید که دوره‌ای سرنوشت‌ساز خواهد بود، یک بار دیگر شاهد جنبش وحدت‌طلبی انقلابی بوده‌ها و سازمان‌یابی مبارزاتشان برای فعالیت انقلابی‌نهایی می‌باشیم. اما این بار نیز وضعیت کنونی، نه فقط در زیر هیچ قاعده‌ای نمی‌گنجد بلکه دشواری‌های تاکتیکی بسیاری را فرا روی ما می‌گذارد. در این وضعیت نیز نمی‌توان منکر شکست‌های جزئی یا عمده ضد و مماثلی پیش می‌آید که شکست‌های رزمندگان سازمان‌های انقلابی جهان را از ایشان می‌گیرد.

• اکنون که انترناسیونال نوین توانسته است چهارچوب نظری خود را فراهم آورد، باید برنامه‌های عمومی فعالیت‌های تاکتیکی خود را نیز تهیه کند. در پاره‌ای از کشورهای سلسله‌مماثلی از درون جنبش کمونیستی پدید آمده و مشکلات تاکتیکی در دستور روز قرار گرفته‌اند. چنانچه ثابت شود که حزب سیاسی ارگان ضروری انقلاب است و چنانچه ثابت شود که حزب فقط می‌تواند بخشی از طبقه را در خود متشکل کند. (این نکته در قطعنامه‌های تشویک دومس کنگره جهانی حل شده است و نقطه حرکت مقاله پیشین بود) ^(۱) آنگاه باید این مسئله را حل کنیم: سایب‌دقت‌یشتی از گستردگی و بررگی سازمان حزبی آگاه شویم

و بداسیم که چه روابطی میان حزب و توده‌هایی که در آن تشکیل می‌یابند و رهبری می‌شوند، باید برقرار شود.

گرایش یا جریانی وجود دارد یا گفته می‌شود وجود دارد که خواستار ایجاد "احزاب کوچک" خالص و کامل است و همواره از دوری گرفتن از توده‌های عظیم مردم‌شادمان می‌شود و آنها را متهم می‌کند که آگاهی و توانایی انقلابی لازم را ندارند. این گرایش که اپورتونیزم چپ "نامیده می‌شود، شدیداً مورد انتقاد قرار گرفته است، اما به نظر می‌رسد که این برجسب، بیشتر عوام‌فريبانه باشد نه موجه. این برجسب را باید برگرایش‌هایی زد که نقش حزب سیاسی را نادیده می‌گیرند و مدعی‌اند که توده‌ها به مقیاس گسترده‌ای می‌توانند در سازمان‌های صرفاً اقتصادی و سندیکایی متشکل ساخت.

بنا بر این آنچه باید در اینجا بررسی شود، کندوکاو همه‌جانبه در روابط میان حزب و توده‌هاست. پیش از این دیدیم که حزب، فقط بخشی از طبقه کارگر است، اما قدر مطلق عددی این "نسبت" را چگونه باید تعیین کرد؟ در نظر ما اگر مدرکی دال بر وجود "اراده پرستی" و نتیجتاً "نوع‌با رز" اپورتونیزم ضد مارکسیستی (اپورتونیزم در روزگار ما به معنای فساد عقیده است) در میان باشد، همان تظاهر به ایجاد چنین رابطه عددی به عنوان یک قاعده، تجربه نشده، سازمانی است. یعنی می‌خواهند ثابت کنند که حزب کمونیست، در صفوف خود یا در میان هوادارانش، باید تعداد معینی کارگرداشته باشد که در هر حال، از در صد هسی ارتوده، کارگران بیشتر یا کمتر است.

درباره تشکیل احزاب کمونیستی که همواره اشعادهای و اشعابهای گوناگون را پشت سر می‌گذارند، اگر بخواهیم بر طبق یک معیار عددی فضاوت کنیم، به کار خنده‌داری پرداخته‌ایم. زیرا این‌ها این کار بدان معنی است که از تعداد اعمای احزاب بسیار بزرگ بکاهیم احبصاراً "سرا اعمای احزاب کوچک بیعرا شیم. معنای این کار آن است که ما نمی‌فهمیم که این شکل را اساساً معیارهای کیفی و سیاسی رهبری کرد، و رشد و تکامل این احزاب عمدتاً "نتیجه" واکنش‌های

دیالکتیکی تاریخ است، با تکیه بر آئین نامه های سازمانی
 نمی توان تعیین کرد که احزاب را باید در قالب کدام
 ابعاد دلخواه و مناسب ریخت. موضوعی را که به عنوان شالوده بی
 چون و چرای بحث درباره تا کتیکها می توان پیش کشید آن است که
 برخی ترجیح می دهند احزاب تا آنجا که می توانند از لحاظ عددی بزرگ
 باشند و اقشار وسیعی از توده ها را به خود جلب کنند. تا کنون هیچ
 کمونیستی این موضوع را به عنوان یک اصل مطرح نکرده است که
 حزب کمونیست باید از چند عضو انگشت شمار و ساکن برج عاج خود
 سیاسی تشکیل شود. تردیدی نیست که نیروی کمی حزب و اشتیاق
 پرولتاریا بخلق زدن در زیر پرچمش، از شرایط مطلوب انقلابی به شمار
 می رود و نشانه درستی از مرحله بلوغ نیروهای طبقه کارگر است و
 هیچ کس آن را نمی کند که احزاب کمونیست در این راه شرقی نکنند.
 بنا بر این هیچ رابطه عددی معین و نامعینی میان عضویت
 در حزب و توده های وسیع کارگران در میان نیست. زمانی که نقش
 حزب به عنوان اقلیتی از طبقه روشن شود، بحث درباره بزرگی یا
 کوچکی این اقلیت چیزی جز خرده گیری محفلی نخواهد بود. مضمنا "تا
 زمانی که تضادها و تناقضات درونی جامعه سرمایه داری که سرچشمه
 گرایش های انقلابی است، در مراحل اولیه تکامل خویش باشد، و تا
 زمانی که وقوع انقلاب فرسنگها دور به نظر برسد، باید انتظار این
 وضع را داشته باشیم: حزب طبقه، حزب کمونیست، ضرورتا "از گروه های
 پیشرو کوچکی تشکیل خواهد شد که توانایی خاصی برای شناختن
 چشم انداز تاریخی دارند و قشری از توده ها که این چشم انداز را درک و دنبال
 می کند، چندان بزرگ نخواهد بود. اما زمانی که بحران انقلابی نزدیک
 شود، و زمانی که روابط تولیدی بورژوازی روز به روز غیر قابل تحمل تر
 شود، حزب موفق به جلب تعداد بیشتری از پرولتاریا به صفوف خود
 می شود و میان کارگران، پیروان بیشتری به دست خواهد آورد.

همچنانکه همه کمونیست ها معتقدند، اگر دوران کنونی یک

دوران انقلابی است، بنا بر این باید احزاب بسیار بزرگی وجود

داشته باشند که بتوانند سود قابل ملاحظه‌ای در میان پرولتاریای هر کشور داشته باشند، با وجود دلایل انکارناپذیری که برای حدت بحران و نزدیکی انفجار وجود دارد، هر جا که این هدف تحقق نیافته است، علت‌های بسیار پیچیده‌ای برای این نقص وجود دارد: بدین سان، این استنتاج که چون حزب کوچک است و نفوذش کم، بنا بر این باید مصنوعاً از طریق پیوند با احزاب یا گروه‌هایی که ظاهراً "پایه" توده‌ای دارند بزرگ شود، حرفی بوج و مهمل است، تصمیم به پذیرفتن اعضای دیگر سازمان‌ها به صفوف حزب یا برعکس، گاستن از تعداد اعضای حزبی که بسیار بزرگ است، نمی‌تواند از محاسبات ریاضی یا نومییدی کودکانه آمارناشی شود.



تشکیل احزاب کمونیستی به استثنای حزب بلشویک روسیه، در اروپا و دیگر قاره‌ها، سریعاً "پیش‌رفته‌است، زیرا جنگ درهای بحران را با سرعت هرچه‌تما متربه روی نظام‌های حکومتی گشوده‌است. توده‌های پرولتاریا نمی‌توانند تدریجاً "به آگاهی سیاسی تزلزل‌ناپذیری دست یابند، برعکس، آنها بنا بر ضرورت مبارزه انقلابی مانند کسانی که دستخوش امواج سهمگین دریا شده باشند، به اینطرف و آنطرف رانده می‌شوند، از طرف دیگر، نفوذ سنتی روش‌های سوسیال‌دموکرات‌ها همچنان بر جا مانده‌است و احزاب سوسیال‌دموکرات هنوز در صحنه اند تا به خرابکاری در جریان روشنگری احزاب دیگر ادامه دهند، که این خود بزرگترین خدمت به بورژوازی است.

وقتی موضوع حل بحران به حساس‌ترین نقطه می‌رسد، و وقتی مسئله قدرت برای توده‌ها مطرح می‌شود، نقش سوسیال‌دموکرات‌ها به خوبی نمایان می‌شود زیرا وقتی معمای دیکتاتوری پرولتاریا یا دیکتاتوری بورژوازی مطرح می‌شود، وقتی گریزی از انتخاب یکی از آن دو نباشد، سوسیال‌دموکرات‌ها هم‌دستی با بورژوازی را انتخاب می‌کنند. اما وقتی اوضاع به مرحله‌ای می‌رسد که ملی‌گرایان و کملاً انکشاف

نیما فتنه، قشربايل ملاحظه‌اي از توده‌ها همچنان زير نفوذ اين سوسيال - خيانتکاران مي‌مانند. اما هر آينه احتمال ظهور و فقط نمود فروگشي انقلاب موجود با شد و يا بورژوازي به ناگهان نيروهاي مقاومت خورا نمايان سازد، احزاب کمونيست به ناساچارا ابتکار ساز مابدهي ورهبري توده‌ها را موقتا "از دست خواهند داد .

در اوضاع ناپايدار کوني، امکان افت و خيزد در جريان رشد منظم انترناسيونال انقلابي وجود دارد. ترديدی نيست که تاکتيکها کمونيست‌ها با يدبراي رويارويي با اين شرايط نا مطلوب بکوشد، اما حتمي است که اميد به از ميان برداشتن اين شرايط به کمک فرمولهاي صرفاً "تاکتيکي" عاقلانه نخواهد بود، همچنان که رسيدن به نتايج بدبينانه در باره اين شرايط نيز زياده روي خواهد بود. به فرض آنکه نيروي انقلابي توده‌ها دائماً "گسترش و تکامل يابد، در اين صورت اعضا و نيروهاي سياسي حزب دائماً افزايش خواهد يافت، اما چون تعداد کمونيست‌ها به نسبت تعداد کل پرولتاريا بالا مي‌رود، افزايشي کمي است و کيفيت حزب تغييری نمی‌کند. اما در اوضاع عادي روزانه، عوامل گوناگون و پيوسته متغير در محيط اجتماعي، در حالت رواني توده‌ها به طرز پيچيده‌اي تأثير مي‌گذارند. با وجود اين، حزب کمونيست که از مجموعه کساني تشکيل شده که ویژگی‌هاي تکامل تاريخي را روشن تر مي‌بينند و مي‌فهمند، همچنان در مقام معلول تکامل تاريخي باقي نمی‌ماند و بدین ترتيب، تحت تأثير اين افت و خيزهاي اجتماعي قرار مي‌گيرد. بياير اين، حزب هر چند همواره به عنوان يک عامل تسريع کننده انقلابي عمل مي‌کند، ولي هيچ روش پالوده يا ناپالوده‌اي نيست که حزب بتواند به کار بگيرد و شرايط را به نفع برنامه‌هاي اساسي حزب پيش ببرد يا به عقب برگرداند .

اما به محکمه بردن متناوب اصول ثورتيک و سازمانی شالوده حزب به منظور گسترش زمينه تماس با توده‌ها، بدترين درماني است که در شرايط نا مطلوب ممکن است به کار گرفته شود. در مواردی که

تما یلات انقلابی نوده‌ها نضعیف می‌شود، به اصطلاح جنبش " نزدیک کردن حزب به توده‌ها " غالباً " به معنای تغییر ماهیت حزب و از دست دادن کیفیاتی است که امکان نعود در توده‌ها را برای از سرگیری حرکت به جلو، از حزب می‌گیرد .

نتیجه‌گیریهای مربوط به ویژگی‌های مشخص جریان انقلابی که از اندیشه و تجربه تاریخی ناشی می‌شود، فقط می‌تواند جنبه جهانی داشته باشد و به حصول معیارهای جهانی منجر شود. هرگاه احزاب کمونیست بر پایه این نتایج پی ریزی شوند، در آن صورت باید فرض کنیم که سیمای تشکیلاتی آنها تثبیت شده است و باید دانست که توانایی این احزاب به جلب توده و دادن قدرت واقعی طبقاتی به توده‌های مردم، به داشتن انضباط محکم و تنزل ناپذیر در اجرای برنامه‌ها و مقررات درون سازمان بستگی دارد .

حزب کمونیست، از یک آگاهی تئوریک برخوردار است که در تجربه بین‌المللی جنبش تأیید شده است و همین آگاهی است که حزب را برای رویارویی با مشکلات جنبش انقلابی آماده می‌سازد و بر همین اساس، حتی اگر توده‌ها در دوره " معینی موقتا " از حزب روگردان شوند، حزب این تضمین را دارد که وقتی توده‌ها با مسائلی در انقلاب مواجه شوند که راه حلی غیر از آنچه در برنامه حزب کمونیست پیش‌بینی شده برایشان وجود ندارد، دوباره از حزب پشتیبانی خواهند کرد. وقتی صورت مبارزه انقلابی نیاز به یک ارگان متمرکز و منضبط رهبری را نمایان سازد، حزب کمونیست که اساساً ماهش بر پایه این اصول استوار است، رهبری جنبش توده‌ها را به دست خواهد گرفت .

نتیجه‌ای که می‌خواهیم بگیریم آن است که معیار ما برای سنجش کارایی احزاب کمونیست باید با ارزیابی موخر و تجربه بیرونی عددی این احزاب در مفایسه با احزابی که خود را نماینده کارگران می‌دانند، کاملاً متفاوت باشد. یگانه معیارهای فضا و دربار " این کارایی، سیاست‌های دهیفا " تعیین شده، تئوریک برنامه، حزب و انضباط درونی محکم در همه، بخش‌های تشکیلاتی و اعضای آن است. فقط چنین انضباطی

می توانند از من بهره‌وری اصولی از فعالیت تک تک افراد در راه کسب بزرگترین موفقیت‌ها در جریان انقلاب باشد. هر شکل دیگری از مذاخه در ترکیب حزب که منطقی است از کار برد دقیق این اصول مشتق شده باشد به نتایجی توهمی منجر خواهد شد و حزب طبقه را از بزرگترین قدرت انقلابی اش محروم خواهد ساخت. با این قدرت دقیقاً "در پیگیری سازمانی و تئوریک تبلیغات و فعالیت‌های حزب، در توانایی آن به پیش‌بینی" و اعلام برآیندهایی مبارزه طبقاتی و در توانایی اش به ایجاد بهترین سازمان مناسب با این مرحله قاطع از مبارزه، نهفته است.

در دوران جنگ، این پیگیری بطرز جبران ناپذیری در سرتاسر جهان از دست رفت و تنها کاری که میشد انجام دادن آن بود که همه چیز از نو آغاز شود. تولد انترناسیونال کمونیستی به عنوان یک نیروی تاریخی، و بر مبنای یک تجربه انقلابی روشن و قاطع، خطوطی را تجسم بخشیده است که جنبش کارگری می‌تواند در امتداد آنها تجدید سازمان یابد. نتیجتاً "نخستین شرط پیروزی انقلابی پرولتاریای جهانی، حصول ثببات سازمانی در انترناسیونال است که می‌تواند نوعی احساس اطمینان و اعتماد به نفس در توده‌های مردم سراسر جهان ایجاد کند و حمایت توده‌ها را به دست آورد و در همان حال، هر زمان که گسترش بحران بر آنها تأثیر بگذارد، یعنی آنها هنوز می‌بایست راهنمایی‌های خائنانانه سوسیال دموکرات‌ها را بیازمایند، امکان انتظار را برای آنها فراهم آورد. هیچ نسخه بهتری برای گریز از این ضرورت وجود ندارد.

کنگره دوم انترناسیونال سوم، به این ضرورت‌هایی پرد. در آغاز عصر جدیدی که بایده انقلاب بیانجامد، انترناسیونال می‌بایست نقطه شروع فعالیت بین‌المللی تشکیلاتی و تدارک انقلابی را تعیین کند. شاید بهتر آن می‌بود که کنگره به جای بحث درباره موضوعات مختلف به ترتیبی که در تظاهرات آمده بود که همگی به بررسی تئوریک و تاکتیک مربوط می‌شدند، نخست به پایه‌ریزی اساس تئوریک و برنامه‌ای مفهوم کمونیسم پردازد، زیرا سازماندهی تمام احزاب هوادار

می بایستی در درجه اول بر پذیرش این تزه‌ها مبتنی باشد. کنگره پس از آن می‌توانست مقررات اساسی فعالیت در اتحادیه‌های کارگری مسائل ارضی و ملی و مانند اینها را که کلیه اعضا باید دقیقاً آنها را رعایت کنند تدوین کند. اما همه این مسائل در متن قطعنامه‌هایی که توسط کنگره دوم به تصویب رسید، قرار دارد و خلاصه گویا و دقیق آن در تزه‌های مربوط به پذیرش احزاب آورده شده است.^۱

کاربرد این شرایط پذیرش به عنوان اولین قدم اساسی و تشکیلاتی انترناسیونال، ضرورت دارد یعنی مانند یک عمل جراحی است که باید یک بار و برای همیشه صورت گیرد تا همه نیروهای سازمان یافته یا سازمان پذیر را از هرج و مرجی که گریبانگیر جنبش سیاسی پرولتاریا شده بود، نجات دهد و از این طریق، این نیروها را در انترناسیونال نوین متشکل سازد.

تمام گام‌ها برای سازماندهی جنبش بین‌المللی برپایه این معیارهای الزامی می‌باید بی‌درنگ برداشته شود. زیرا همان‌طور که پیش‌تر گفتیم، نیروی بزرگی که باید انترناسیونال را در پیشبرد نیروهای انقلابی هدایت کند، نمایش تداوم اندیشه و عمل انترناسیونال برای رسیدن به هدف معینی است که روزی به روشنی در برابر چشمان توده‌های مردم دیده خواهد شد و آنها را به گرد حزب پیش‌تر متحد خواهد ساخت و بهترین فرصت را برای پیروزی انقلاب فراهم خواهد آورد.

اگر در نتیجه این طبقه‌بندی اولیه و سرنوشت‌ساز تشکیلاتی جنبش، تعداد اعضای احزاب برخی از کشورها کم است، در این صورت مطالعه علل چنین پدیده‌ای بسیار مفید خواهد بود، اما تغییر دادن معیارهای حاکماده سازمانی یا تعیین دوباره موارد کاربرد آنان برای بالابردن نسبت عددی اعضای حزب کمونیست نسبت به توده‌ها و یا دیگر احزاب، کاری کاملاً بی‌فایده خواهد بود؛ ما آن کار همه‌بلاشهای

۱- ر. ک. به شرایط پذیرش در انترناسیونال کمونیستی (به انگلیسی) در "پروگرام کمونیست" شماره ۶۵ دسامبر ۱۹۷۴.

به شمر رسیده اردوران سازماندهی به هدر خواهد رفت و بی فایده خواهد شد. در پی آن، تدارکات باید تماما "از نو آغاز شود و آمادگی برای پذیرفتن خطر چندبار دیگر شروع کردن وجود داشته باشد. بدینسان این به جای آنکه موجب صرفه جویی در وقت شود، موجب اتلاف آن می شود. اگر پی آمدهای بین الملل این روش را در نظر بگیریم، درستی این گفته ثابت می شود.

اگر مقررات سازمانی بین المللی را عدول پذیر کنیم، و نمونه هایی برای "قالب گیری دوباره" احزاب بیافرینیم - تو گویی حزب نیز مجسمه ای است که می توان اگر بار اول خوب از قالب در دنیا مد آن را دوباره در قالب ریخت - نتیجه اش محو حیثیت و اعتبار شرایطی" خواهد بود که انترناسیونال برای احزاب و کسانی که خواستار پیوستن به آن بودند، وضع کرده بود. این کار همچنین موجب تاء خیر در تثبیت ستاد ارتش انقلابی برای مدتی نامعلوم خواهد شد، زیرا افسران جدید می توانند دائما "در آرزوی ورود به این ارتش و حفظ همه مزایای درجه شان" باشند.

بنا بر این ضروری نیست که به "بزرگی" یا "کوچکی" احزاب دل ببندیم. حتما "نباید هوادار معکوس کردن جهت گیری برخی از احزاب به این علت باشیم که آنها ظاهرا" احزاب توده ای نیستند. برعکس، ما باید بخواهیم که همه احزاب کمونیست بر رهنمودهای محکم تشکیلاتی، برنامه ای و تاکتیکی متکی باشند، رهنمودهایی که تبلور نتایج بهترین تجربه های مبارزه انقلابی در عرصه بین المللی به شمار می روند.

گرچه روشن ساختن این نتیجه گیری ها بدون بررسی های طولانی و با اشاره به واقعیات زندگی روزمره، جنبش پرولتری دشوار است، اما این نتیجه گیری ها از آرزوی مجرد و محالی برای داشتن احزاب بالوده، کامل و راست اندیش ناشی نشده اند. برعکس این نتیجه گیری ها از اشتیاق به اجرای وظایف انقلابی حزب طبقه کارگر به کارآمدترین و مطمئن ترین شکل ممکن ناشی می شوند.

حزب هیچ گاه از این گونه حمایت های تزلزل ناپذیر توده ها به خود نخواهد دید، توده ها نیز برای دفاع از شعور و قدرت طبقاتیشان مدافعی مطمئن نرا از حزب نخواهند یافت، بخصوص اگر فعالیت های گذشته حزب، تداوم حرکت حزب در جهت هدفهای انقلابی را بدون توده ها یا حتی در پاره ای لحظات ناگوار که برخلاف آنها بوده، نشان داده باشد. جلب حمایت توده ها فقط با مبارزه علیه رهبران اپورتونیست آنها ممکن می شود. این بدان معناست که در کشورهایی که هنوز هم احزاب غیر کمونیست در میان توده های مردم نفوذ دارند، توده ها را باید از طریق متلاشی کردن شبکه سازمانی این احزاب و جذب عناصر پرولتری آنها به سازمان محکم و سستی ناپذیر حزب کمونیست، به سوی خود جلب کرد. این تنها روشی است که راه حل های مناسبی در پیش پای ما می گذارد و موفقیت مان را در عمل تضمین می کند. مارکس و انگلس نیز در برحوردها جنبش لاسالی ها که مخالف خوانی میکردند، دقیقاً "همین روش را به کار گرفتند."

به همین علت است که انترناسیونال کمونیست باید به تمام افراد و گروههایی که با پاره ای شروط تشویریک و عملی به آن می پیوندند بایستی اعتمادی بسیار بنگرد. لازم به تذکر نیست که این بی اعتمادی در سطح بین المللی همگون نخواهد بود و در کشورهایی که نیروهای اندکی به راه واقعی کمونیسم قدم نهاده اند، شرایط خاصی باید در نظر گرفته شود؛ اما این نیز درست است که هرگاه مسئله این باشد که آیا شرایط پذیرش افراد و بیشتر از آن، شرایط پذیرش گروههایی را که کم و بیش ترها و روش های انترناسیونال را به صورت ناقص دریافته و به سوی کشیده شده اند یا آسان تر یا دشوارتر کرد، به کمیت عددی حزب نباید اهمیت داده شود. جذب این عناصر به معنای جذب نیروهای معیبدست و ممکن است به جای آنکه توده های تازه ای را وارد حزب کند، آن را با خطر لطمه زدن به جریان عادی جلب افراد دست به اهداف حزب مواجه سازد.

البته ما باید آرزو کنیم که این جریان با سرعت هر چه تمام تر

پیش برود اما این آرزو نباید ما را به اقداماتی نا محتاطانه بکشانند که موفقیت محکم و حتمی نهایی را به تأخیر بیندازد .

لازم است که پاره‌ای از معیارها را که نتیجه بخش بود نشان بیوسته ثابت شده است ، در تاکتیکهای انترناسیونال و در اساسی ترین معیارهای آن که کاربرد تاکتیکهای الزام آور می سازد و همچنین در حل مسائل پیچیده‌ای که در جریان عمل پیش می‌آید ، بگنجانیم . این معیارها عبارتند از : برخوردی که ملاقات‌ها را پذیرد با احزاب دیگر ، حتی نزدیک‌ترین آنها ، و توجه به واکنش‌های آتی درورای علاقه به تسریع در پیش آوردن پاره‌ای شرایط انضباطی که اعضای حزب باید داشته باشند ، با توجه به رعایت این انضباط در حال حاضر و همچنین طرز فعالیت آنان در گذشته با حداکثر بی اعتمادی به برگشت‌های سیاسی آنها ؛ بررسی مسئولیت‌پذیری افراد و گروهها در گذشته به جای به رسمیت شناختن حق پیوستن به ارتش کمونیست‌ها یا گستن از آن در هر زمان که دلشان بخواهد . تمام اینها ، حتی اگر حزب را در حال حاضر ظاهراً "در حلقه" تنگی گرفتار سازد ، یک تجمل تشویریک نیست ، بلکه روشی تاکتیکی است که موفقیت‌های آینده را تضمین می‌کند .

با نمونه‌های بسیار می‌توان نشان داد که انقلابیون از راه رسیده یا دقیقه آخر ، در صفوف ما جایی ندارند . همین دیروز بود که آنها گرایش‌های اصلاح طلبانه‌ای داشتند که از شرایط خاص آن دوره ناشی می‌شد و امروز چون تحت تأثیر ملاحظات غالباً "خوش بینانه" شان درباره "قریب الوقوع بودن انقلاب" قرار گرفته‌اند ، به پیروی از اصول اساسی کمونیسم روی آورده‌اند . هر تغییری در اوضاع کنونی - و در جنگ ، که کسی نمی‌داند چه پیشروی‌ها و عقب‌نشینی‌هایی پیش از پیروزی نهایی روی خواهد داد - کافی است که آنان را به اپورتونیسم سابق خود بازگرداند و در همان زمان ، آنچه را که در درون سازمان است به مخاطره اندازد .

جنبش جهانی کمونیستی باید از کسانی نیرو بگیرد که نه تنها قاطعانه به ضرورت انقلاب معتقدند و برای پیروزی با هر گونه فداکاری

به مبارزه می‌پردازند بلکه متمه‌دند که هرگاه از دشواریهای مبارزه چنین برآید که دست یافتن به هدفشان مشکل تر و فاسده‌اش بیشتر از آن است که می‌پنداشته‌اند، میدان انقلاب را ترک نکنند.

در شرایط حادثه انقلابی، ما با تکیه بر شالوده، محکم‌الزمان بین المللی خودمان عمل کرده و عناصری را که هنوز هم در فرودید مانده‌اند به دور خودمان گرد آورده و سوسیال دموکرات‌ها را از هر رنگی که باشند، شکست می‌دهیم.

اگر امکانات فعالیت انقلابی در دسترس مستقیم ما نباشد، ما حتی برای یک لحظه تن به این مغایره نمی‌سپاریم که کارشکیباییانه تدارک برای عقب‌نشینی به منظور حل مسائل فوری را فراموش کنیم و بدینسان در جهت منافع بورژوازی گام برداریم.



جنبه دیگری از مسائل تاکتیکی احزاب کمونیست که باید حل شود، مسئله "گزینش لحظه" فراخواندن مردم به عمل است، خواه عمل درجه دوم باشد و خواه عمل نهایی.

به همین علت است که امروزه "تاکتیکهای تعرضی" احزاب کمونیست با چنین شور و شوقی مورد بحث قرار می‌گیرد. این تاکتیکها عبارتند از: سازمان دادن و مسلح کردن رزمندگان حزب و هواداران نزدیک به حزب و به ما نور در آوردن آنها در لحظه مناسب برای عملیات تهاجمی به منظور بیدار کردن توده‌های مردم در یک جنبش عمومی و یا حتی دست زدن به کارهای متهورانه در پاسخ به تهاجم ارتجاعی بورژوازی.

در باره این مسئله نیز دو موضع عموماً متضاد وجود دارد که کمونیست‌ها احتمالاً از هیچ کدام حمایت نخواهند کرد. هیچ کمونیستی نباید نسبت به عملیات مسلحانه تلافی جویانه یا حتی ترور تعصب داشته باشد یا گمان کند که این عملیات که مستلزم انضباط و سازماندهی ویژه است، نباید توسط حزب کمونیست رهبری شود. ادعای ذخیره

کردن خشونت و عملیات مسلحانه فقط برای "روز بزرگ" یعنی روزی که مبارزه نهایی برای تسخیر قدرت انجام می‌پذیرد نیز ادعایی بجگانه است. در واقعیت رویدادهای انقلابی، برخوردهای خونین میان بورژوازی و کارگران تا پیش از نبرد نهایی، ناگزیر است. این برخوردها نه فقط ممکن است از قیام‌های ناموفق پرولتاریا ناشی شود، بلکه از تصادمات اجتناب‌ناپذیر، کوچک و گذرای نیروهای تدافعی بورژوازی و گروههای کارگران که مجبور به برداشتن اسلحه شده‌اند نیز سرچشمه می‌گیرد و گاه از برخوردهای مختلف "گارد‌های سفید" بورژوازی و کارگرانی که توسط آنها مضروب و تحریک شده‌اند سرچشمه می‌گیرد. و با زخماست اگر گفته شود که کمونیست‌ها باید همه این فعالیتها را رد کنند و همه نیروی خود را برای لحظه نهایی نگهدارند، زیرا همه مبارزات مستلزم مرحله آمادگی و یک دوره آموزشی اند و در همین فعالیت‌های اولیه است که ظرفیت انقلابی حزب برای رهبری و سازماندهی توده‌ها باید تعیین و آزموده شود. اما هر چه بخواهیم از مقدمات بالا به این نتیجه برسیم که فعالیت حزب سیاسی طبقه، فقط همان فعالیت ستاد کل است که صرفاً "به اتکای اراده‌اش می‌تواند در باره حرکت نیروهای مسلح و کاربرد آنها تصمیم بگیرد، در اشتباه خواهیم بود، همچنین اعتقاد به این که حزب پس از ایجاد سازمان نظامی خویش از نیروی کافی برای حمله به بورژوازی و شکست دادن نیروهای مدافع آن برخوردار است، یک چشم‌انداز تاکتیکی خیالی است.

عملیات تهاجمی حزب فقط زمانی به ثمر می‌رسد که واقعیت اوضاع اقتصادی و اجتماعی، پای توده‌ها را به جنبشی بکشاؤد که هدفش حل مسائلی است که مستقیماً "واژه‌رجهت به شرایط زندگی آنها مربوط می‌شود. این جنبش می‌تواند موجب ناآرامی مردم شود و فقط در صورتی راه مستقل انقلابی را پیش می‌گیرد که حزب دخالت کند و هدف مسای کلی‌اش را تعیین و فعالیت‌هایش را، از جمله تکنیک نظامی‌اش را به طرز منطقی و کارآمد، سازمان دهد. روشن است که آمادگی انقلابی

حزب می تواند تدریجا "به فعالیت های برنامه ریزی شده، حتی در جنبش های کوچک توده ها تبدیل شود؛ بنا بر این تلافی جویی علیه ترور سفید - که هدفش ایجاد این احساس در طبقه کارگر است که پرولتاریا در نهایت از بورژوازی ضعیف تر است و باید دست از تدارک انقلابی بردارد - یک وسیله ضروری تاکتیکی است.

اما اعتقاد به اینکه با بکار گرفتن این گونه نیروهای نظامی، با آنکه ممکن است بی نهایت سازمان یافته باشند، میتوان اوضاع را دگرگون ساخت و در اوضاعی را که مبارزه عمومی انقلابی را بر راه انداخت، اشتباه راه را دیده گرایان دیگری است که جایسی در انترناسیونال مارکسیستی ندارد نمی تواند داشته باشد. هیچ کس نمی تواند حزب یا انقلاب بیا فریند؛ اشخاص با به کار بستن همه تجربیات انقلابی جهانی به منظور تضمین بزرگترین فرصت ها برای پیروزی پرولتاریا در نبردی که بر آینه گریزنا پذیر روزگار است، می توانند حزب و انقلاب را رهبری کنند. به نظر ما، نتیجه اصلی و ضروری همین است.

معیارهای اساسی هدایت کننده فعالیت توده ها در مقررات سازمانی و تاکتیکی که انترناسیونال باید برای احزاب عضو وضع کند، بیان شده است. اما این معیارها نمی تواند به اندازه ای گسترش یابد که احزاب را مستقیما "و با این توهم که همه ابعاد ویژگی هایی را به آنها خواهد داد که موفقیت انقلاب را تضمین کند، از نوشکل دهد و بسازد. این احزاب در عبوس چنین کاری باید از دیالکتیک مارکسیستی، الهام بگیرند و بخصوص از یک طرف بر روشنی و همگونی برنامه های و از طرف دیگر بر متمرکز کردن انضباط تاکتیکی متکی باشند.

به عقیده ما دو انحراف "فرصت طلبانه" را این راه وجود دارد. نخستین انحراف، استنباط ماهیت و ویژگی های حزب بر این اساس است که آبا در لحظه معین می توان نیروهای گوناگون را از نه گروه بندی کرد یا نه؛ این استنباط به آنجا می انجامد که تهیه مقررات

سازمانی حزب را تابع اوضاع کنیم و از بیرون، اساسنامه‌ای بر آن تحمیل کنیم که با آنچه خودش در شرایط معینی به دست آورده است، متفاوت باشد. انحراف دوم آن است که تصور کنیم حزب، چنانچه از لحاظ کمی و نفرات رشد یافته باشد و از نظر نظامی نیز تدارک دیده باشد، می‌تواند با صدور فرمان حمله، اوضاع انقلابی را فراهم آورد. این انحراف بدانجا می‌انجامد که بگوئیم شرایط تاریخی را می‌توان با اراده، حزب فراهم آورد.

صرفنظر از این که کدام یک از این دورا "انحراف به راست" یا "انحراف به چپ" بدانیم، یقیناً "هر دو شان فاصله بسیار زیادی با نظرات درست ماركسیستی دارند. انحراف نخست، منکر آن چیزی می‌شود که می‌تواند و باید در داخلت مشروع جنبش بین‌المللی با مجموعه مقررات سازمانی و تاکتیکی باشد. این انحراف منکر آن درجه از نفوذ ارادی ماست (که از شعور و تجربه‌ای تاریخی سرچشمه می‌گیرد) و می‌تواند و باید در روند تحولات انقلابی به کار گرفته شود. انحراف دوم اهمیتی زیاده و غیر واقعی به اراده، اقلیت‌ها قائل است که خطر شکست‌های فاجعه آمیز را در پی دارد.

انقلابیون کمونیست، برعکس با یوگسلاوی با شنیدن دسته جمعی در جریان تجربه‌های مبارزه علیه فسادهای جنبش پرولتاریا آسوده شده‌اند، قاطعانه به انقلاب معتقدند و قویاً "خواستار و مشتاق آنند، اما به همچون کسانی که چشم داشت پولی دارند و هرگاه فقط یک روز از تاریخ پرداخت آن پول بگذرد، غرق ماتم و نومیدی می‌شوند.

www.KetabFarsi.com

دیگناتوری پرولتاریا و حزب طبقه

I

"هر مبارزه طبقاتی، یک مبارزه سیاسی است."

(مارکس)

مبارزه‌ای که هدفش را دست یافتن به توزیع نوین دستاوردهای اقتصادی محدود کند، هنوز به سطح مبارزه سیاسی نرسیده است، زیرا مستقیماً "به مبارزه برای دگرگون سازی ساخت اجتماعی روابط تولیدی برخاسته است".

گسستگی روابط تولیدی خاص یک دوران ویژه اجتماعی و سرنگونی حاکمیت یک طبقه خاص اجتماعی، نتیجه یک مبارزه طولانی و غالباً "پرفراز و نشیب سیاسی است، کلید اصلی این مبارزه مسئله دولت است. مسئله چه کسی قدرت را در دست دارد؟" (لنین)

مبارزه پرولتاریای معاصر، همراه با تشکیل و آغاز فعالیت حزب طبقاتی، به عنوان مبارزه‌ای سیاسی متجلی می‌شود و گسترش می‌یابد. ویژگی‌های این حزب در تیزترین دیده می‌شود: تکامل همه جانبه، نظام سرمایه‌داری صنعتی و حکومت بورژوازی، که از انقلابات لیبرالی و دموکراتیک سرچشمه گرفت، برخورد منافع طبقاتی را از لحاظ تاریخی نه فقط از میان نمی‌برد، بلکه آن را آماده تروحا دتر می‌سازد و آن را تا مرحله جنگ داخلی و مبارزه مسلحانه می‌کشاند.

II

تا زمانی که بورژوازی بر مسند قدرت تکیه زده است، حزب کمونیست، همچنانکه در این پیش‌بینی تاریخی و در این برنامه تعریف شده است، وظایفی را انجام خواهد داد:

الف) - نظریه یا تئوری تکامل اجتماعی، قوانین اقتصادی

محص کسده، نظام اجتماعی کموسی، روابط تولیدی، ستیزه‌های طبقاتی حاصل از این روابط، نظریه دولت و نظریه انقلاب را تدوین و تبلیغ می‌کند.

ب) - وحدت و پایداری تاریخی سازمان کارگری را بیدار می‌کند، وحدت به معنای جمع جبری طبقه کارگر با اقشار نیمه‌پرولتاری نیست که در اثر تسلط طبقه استثمارگر، تحت نفوذ رهبری‌های سیاسی و روش‌های ناسازگار عملی قرار گرفته‌اند، بلکه این وحدت به معنای پیوستن گاتنگ عناصر پیشاهنگ بین المللی است که کاملاً در مسیر یکپارچه انقلابی جهت‌گیری کرده‌اند. پایداری به معنای ادعای پیوسته‌ای در بر برداشتن خط سیری دیالکتیکی است و مواضع انتقاد و مبارزه‌ای را که یکی پس از دیگری در شرایط متغیر جیش به کار گرفته می‌شوند، به هم اتصال می‌دهد.

ج) - از پیش برای بسیج و تنها جم طبقه، با استفاده از همه وسایل تبلیغی، تهییج و عمل در همه مبارزاتی که از منافع بلاواسطه طبقه ناشی می‌شود، آمادگی پیدا کند. این حرکت به سازماندهی یک دستگاه قیام غیرعلنی برای تصرف قدرت منجر می‌شود.

زمانی که شرایط عمومی و درجه استحکام تشکیلاتی، سیاسی و تاکتیکی حزب طبقه به نقطه‌ای برسد که مبارزه عمومی برای کسب قدرت آغاز شود، حزبی که طبقه انقلابی را در جریان پیکار اجتماعی به پیروزی رسانده است در اجرای وظیفه اساسی در هم گوییدن و تخریب همه سازمان‌های نظامی و اداری تشکیل دهنده دولت سرمایه‌داری نیز آن طبقه را رهبری می‌کند. این تخریب به شبکه سازمان‌ها، اعم از هر سازمانی که مدعی نمایندگی عقاید یا منافع گوناگون از طریق سازمانها یا هیئت‌های نمایندگی واسطه هستند سیر صریح می‌زند. دولت طبقاتی بورژوازی باید نابود شود، اعم از این که خود را به عنوان نماینده دروغین تمام طبقات و اکثریت شهروندان جا بزند یا به عنوان دیکتاتور کم و بیش آشکاری معرفی کند که توسط حکومتی اداره شود که به اجرای یک ما موریت

ملی ، سزادی یا اجتماعی و توده‌ای تظاهراتی کند! اگر این کار نشود ، انقلاب درهم کوبیده خواهد شد .

III

در هر مرحله‌ای که پس از متلاشی کردن دستگاه سلطه ، سرمایه داران پیش می‌آید ، وظیفه ، حزب سیاسی طبقه ، کارگر ، همچون گذشته وظیفه‌ای حیاتی است ، زیرا مبارزه ، طبقاتی ، با آنکه از لحاظ دیالکتیکی تغییر جهت داده است ، همچنان ادامه می‌یابد .

نظریه ، کمونیستی درباره ، دولت و انقلاب ، در درجه ، اول از آنجا مشخص می‌شود که امکان هرگونه انطباق دستگاه‌های قانون‌گذاری و اجرایی دولت بورژوازی را بردگرگونی سوسیالیستی اقتصاد (موضع سوسیال دموکراتیک) رد می‌کند . در همان حال ، امکان انهدام دولت و دیگرگون سازی روابط اقتصادی سنتی را نیز که تا آخرین لحظه مورد حمایت دولت بود ، از طریق یک بحران کوتاه قهرآمیز ، (موضع آنارشیستی) رد می‌کند . همچنین ، منکر آن است که پی‌ریزی سازمان تولیدی جدید را می‌توان به فعالیت پراکنده و خودانگیخته گروه‌های تولیدکننده ، دکان به دکان یا حرفه به حرفه وا گذاشت (موضع سندیکالیستی) .

هر طبقه ، اجتماعی که قدرتش سرنگون شده باشد ، حتی اگر سرنگونی اش ناشی از ترور بوده باشد ، تا مدت‌های دراز ، در بسافت ارگانیک اجتماعی به حیات خود ادامه می‌دهد . این طبقه ، بی آنکه امیدانتقام‌گیری را از دست دهد ، از لحاظ سیاسی به سازماندهی دوباره و استقرار دوباره ، سلطه اش با روشی آشکارا خشونت‌آمیز بیستاد عوام فریبانه دست می‌زند . این طبقه از مقام طبقه ، حاکم به مقام شکست خورده و زیر دست نزول کرده است . اما به ناگاه ، صحنه را رها نکرده است . پرولتاریا که به نوبه ، خود و همزمان با تحقق کمونیسم ، همراه دیگر طبقات ناپدید خواهد شد ، در نخستین مرحله ، دوران پس از سرمایه داری خود را به عنوان طبقه حاکم سازمان می‌دهد (مانیفست) پس از آنکه دولت قدیمی ، دولت کارگری جدید ، دیکتاتورری پرولتاریاست .

شرط ضروری برای گام نهادن به آن سوی جامعه سرمایه داری، سرنگون ساختن قدرت بورژوازی و نابود کردن دولت آن است. شرط عملی کردن دگرگوسی های ژرف و بنیادی در جامعه، که باید به تحقق پیوندد، پی ریزی دستگاه جدید دولت پرولتری است، دولتی که همچون دیگر دولت های تاریخ بتواند نیرو و قهر لازم را به کار گیرد. وجود چنین دستگاهی، نشانه وجود جامعه کمونیستی نیست، بلکه نشانه مرحله ساختمان آن است. زمانی که مرحله ساختمان به پایان برسد، دیگر اثری از طبقات و حکومت طبقاتی بر جای نخواهد ماند، اما سازمان اصلی حکومت طبقاتی، دولت است و دولت چیزی جز دیکتاتوری پرولتاریا نیست. بنا بر این کمونیست ها از دولت پرولتاریا به عنوان یک اعتقاد عرفانی، عنصر مطلق و آرمانی دفاع نمی کنند، بلکه آن را ابزاری دیالکتیکی و سلاحی طبقاتی پس می دانند که با تحقق کارکردهایش، تدریجا "پژمرده خواهد شد: (انگلس) پژمردگی و زوال دولت، به تدریج و در مرحله ای طولانی، همزمان با تبدیل سازمان اجتماعی از نظام سلطه انسان بر انسان (که همواره از سپیده دمان تاریخ چنین بوده است) به شبکه ای جامع با ساختی علمی و برای اداره امور و نیروهای طبیعی، تحقق خواهد پذیرفت.

IV

پس از پیروزی پرولتاریا، نقش دولت در ارتباط با طبقات اجتماعی و سازمان های دسته جمعی، در مقایسه با نقش دولت در تاریخ رژیم هایی که پس از انقلاب بورژوازی سر بر می آورند، تفاوت های اساسی بی شماری خواهد داشت.

الف) - ایدئولوژی انقلابی بورژوازی، پیش از مهیا رزه و پیروزی نهایی، دولت آینده، خود را پس از دوران فئودالی، به یک دولت طبقاتی، بلکه دولت مردم بر پایه العای هرگونه نابرابری در برابر قاسون معرفی می کند و وجود قاسون را سیر برای تصمیم آزادی و برابری همه اعضای جامعه کافی می داند.

تئوری پرولتاریایی، آشکارا مدعی است که دولت آینده، کارگران، دولتی طبقاتی است، یعنی ابزاری است که تا زمانی که طبقات از میان نرفته اند، در دست یک طبقه خواهد بود. دیگر طبقات اجتماعی، در دولت جایی نخواهند داشت و از لحاظ علمی، و اصولی غیر قانونی "خواهند شد. طبقه" کارگر به محض دست یافتن به قدرت، "آن را با هیچ طبقه" دیگری تقسیم نمی‌کند" (لنین).

ب) پس از پیروزی سیاسی بورژوازی و در کنار پیکار سهمگین ایدئولوژیک، منشورهای قانونی یا اعلامیه‌های دربردارنده اصول، در کشورهای گوناگون، رسماً "به عنوان شالوده و اساس دولت اعلام شد. این قوانین در ابتدا تغییر را پذیرا و دانه می‌بود و تصور می‌رفت که بیان قطعی آخرین قوانین ماندگار زندگی اجتماعی است. از آن پس، گمان می‌کردند که روابط پیچیده و کنش و واکنش‌های نیروهای سیاسی در چهارچوب شکست ناپذیر این قوانین به وقوع می‌پیوندد.

دولت پرولتاریا در دوران مبارزه علیه رژیم موجود، به عنوان تحقق پایدار و تغییرناپذیر مجموعه قوانین حاکم بر جامعه که از پژوهش ایده‌آلیستی درباره ماهیت انسان و جامعه استنباط می‌شود، نمایانده نمی‌شود. دولت طبقه" کارگر در دوران حیات خود، پیوسته از مراحل تکامل می‌گذرد و سرانجام، به نقطه" پژمردگی و زوال می‌رسد و از میان می‌رود؛ ماهیت سازمان اجتماعی و روابط انسانی، همگام با تکامل تکنولوژی و نیروهای تولیدی، از ریشه دگرگون خواهد شد و ماهیت انسان نیز همزمان با این دگرگونی‌ها دستخوش دگرگونی‌های ژرف می‌شود و همواره از حالت حیوان با رکش و برده" پیشین، فاصله خواهد گرفت. پس از انقلاب کارگری، اعلام چیزی به عنوان قانون مدون و همیشگی، کاری بی‌معناست و جایی در برنامه" کمونیستی ندارد. از لحاظ فنی و علمی، آسان‌ترین راه، تنظیم قواعد مدونی است که به هیچ وجه قابل لمس نخواهد بود و ماهیتی "وسیله‌ای" و موقتی خواهد داشت، تازه اگر نخواهیم چیزی از بذله‌گوئی‌ها و اظهارات شوخی‌مانند

دربارهٔ اخلاقیات اجتماعی و قوانین طبیعی بگوئیم.

(ج) - طبقهٔ سرمایه‌دار پیروز، پس از غلبه بر دستگاه دولت فئودالی وحشی پس از متلاشی کردن آن، در بکار گرفتن قدرت دولت برای سرکوب تلاش‌های ضد انقلاب و کوشش برای بازگرداندن دولت فئودالی، تردیدی به خود راه نداد و اما شدیدترین اقدامات تروریستی را با این ادعا که نه علیه دشمنان طبقاتی سرمایه‌داری، بلکه علیه خائنین به خلق و ملت و کشور و جامعه صورت می‌گرفت، توجیه می‌کردند. تمام این مفاهیم پوچ را با دولت و حکومت و حزب حاکم، یکی می‌دانستند. پرولتاریای پیروز، با به‌کار گرفتن دستگاه دولت خویش برای "درهم‌شکستن مقاومت نومیدانه و اجتناب‌ناپذیر بورژوازی" (النین) هر آن که اعضای این طبقه برای دفاع منطقی از منافع طبقاتی خود به مخالفت با اقداماتی که برای ریشه‌کن کردن امتیازات اقتصادی انجام می‌گیرد، بپردازد، به حکمروایان گذشته و آخرین هواداران نشان حمله خواهد کرد. این عناصر اجتماعی، موضعی حداکانه و غیرفعال در برابر دستگاه قدرت خواهند گرفت: و هرگاه تصمیمی برای آزاد شدن از قید این بی‌فعالیتی تحمیلی بگیرند نیروی مادی مقهورشان خواهد کرد، آنها در هیچ "قرارداد اجتماعی" سهیم نمی‌شوند و هیچ "وظیفه" قانونی میهن پرستانه "نخواهند داشت". آنان به عنوان زندانیان راستین اجتماعی جنگ (همچنان که اشراف و روحانیان یا دین‌پیشگان گذشته زندانیان بورژواهای ژاکوبین بودند) چیزی برای لود، نندارند زیرا کسی از ایشان نخواهد خواست که سوگند وفاداری یاد کنند.

(ج) - درخشش تاریخی مجالس عمومی و اجتماعات دموکراتیک به دشواری توانست این واقعیت را درگون جلوه دهد که دولت بورژوازی در نخستین روزهای پیدایش خویش، به تشکیل دسته‌های مسلح و نیروی پلیس برای مبارزهٔ داخلی و خارجی علیه رژیم گذشته پرداخت و گیوتین را بیدرنگ به جای چوبهٔ دار به کار گرفت. وظیفهٔ این دستگاه اجباری عبارت بود از ادارهٔ نیروهای قانونی، هم در سطح تاریخی و

و هم در سطح تجار و زرات پراکنده به قوانین برداشت و مبادله که مختص اقتصاد مبتنی بر مالکیت خصوصی است . این دستگاه به شکلی کاملاً طبیعی در برابر نخستین جنبش های پرولتری که شیوه تولید بورژوازی را حتی به شکلی نا آگاهانه تهدید می کردند ، دست به کار شد . واقعیت چشم گیر دوگانگی جدید اجتماعی ، در پس پرده " دستگاه " قانونگذاری پنهان شده بود و این دستگاه مدعی بود که می تواند مشارکت همه شهروندان و عقاید گوناگون از احزاب گوناگون را در دولت و اداره دولت با تعادل کامل و در محیط آرامش اجتماعی تامین کند .

دولت پرولتاریا به عنوان دیکتاتورری آشکار یک طبقه ، هر گونه تفاوت میان سطوح قانونگذاری و اجرایی را از میان بر میدارد و هر دورا در یک سازمان متحد می سازد . در واقع ، جدایی قوه قانون گذاری و اجرایی ، از ویژگی های رژیم است که دیکتاتورری یک طبقه را با یک پوشش خارجی چند طبقه ای و چند حزبی بودنش پنهان و حفاظت می کند . " کمونیک دستگاه اجرایی بودن پارلمانی " (مارکس)

د) - دولت بورژوازی به شکل کلامیک در پیوند ناگسستنی با ایدئولوژی فردگراهی که عموماً " از طریق افسانه های تئوریک در میان همه شهروندان پخش می شود و خود با زتاب روانی و واقعیت فعالیت های اقتصادی مبتنی بر انحصار مالکیت خصوصی یک طبقه است - از ایجاد هر گونه دستگاه واسطه به جز مجالس قانونگذاری انتخابی میان شهروندان جدا افتاده و مرکز قانونی دولت سرباز زد . باشگاهها و احزاب سیاسی که لازمه دوران قیام بودند ، به اتکای ادعای عوام فریبانه آزادی عقیده و نا آنجا که به صورت گروههای غرقه نشین و دواپران انتخاباتی باقی می ماندند ، قابل تحمل بودند . در مراحل بعدی واقعیت سرگوب طبقاتی ، دولت مسجور به پذیرش وحدت منافع اقتصادی یعنی اتحادیه های کارگری شد ، همین اتحادیه ها سابقاً به عنوان دولت در دولت مورد اعتماد نبودند ، سرانجام ، اتحادیه ها شکلی از تجلی همبستگی طبقاتی شدند که از طرف سرمایه داران در جهت منافع و اهداف طبقاتی شان به کار گرفته شدند . گذشته از این ، دولت

درپوشش‌شناسائی قانونی اتحادیه‌های کارگری، دست‌به‌جذب و
وتصفیه آنها زدوهرگونه استقلال داخلی را از آنها گرفت تا نگذارد
رهبری شان به دست حزب انقلابی بیفتد.

در دولت پرولتری بی‌زمانی که کارفرمایان را با کارخانه‌ای
غیرشخصی وجود داشته باشد که کارگرانش دست‌مزدشان را به صورت پول
دریافت می‌کنند، اتحادیه‌های کارگری وجود خواهند داشت. و طبقه
این اتحادیه‌ها با لاپردن سطح زندگی طبقه کارگر و عملش، در این
مرحله، به موافقت عمل حزب و دولت خواهد بود. از تشکیل اتحادیه‌ها
غیرکارگری جلوگیری خواهد شد. بر سر مسئله توزیع درآمدها میان
طبقه کارگر و غیرپرولتریان نیمه پرولتر ممکن است وضع کارگران با
در نظر گرفتن عواملی سواى نیازهای مقدم مبارزه عمومی انقلابی
علیه سرمایه‌داری بین المللی به خطر بیفتد. اما این امکان که مدتهای
مدید وجود خواهد داشت، نقش درجه دوم اتحادیه‌ها را در ارتباط با حزب
سیاسی کمونیستی یعنی پیشاهنگ بین المللی انقلابی توجیه می‌کند؛
حزبی که همراه با دیگر احزاب رزمنده در کشورهای سرمایه‌داری تشکیل
یک واحد را می‌دهد و بدین سان دولت پرولتری را رهبری می‌کند.

دولت پرولتاریا تنها با یک حزب واحد جان می‌گیرد و بی‌معنی
است که انتظار داشته باشیم که این حزب، اکثریت آمارى کارگران را
در صفوف خود متشکل کند و یا حمایت این اکثریت را در "انتخابات عمومی"
- همان تله قدیمی بورژوازی - در پشت سر داشته باشد. یکی از
امکانات تاریخی، وجود احزابی است که ظاهراً "از کارگران تشکیل
شده اند ولی در باطن، زیر نفوذ سنت‌های ضد انقلابی یا سرمایه‌داری
بیگانه اند. این تناقض را که خطرناک‌ترین تناقض است، نه از طریق
شناسایی حقوق رسمی می‌توان حل کرد و نه از طریق رأی‌گیری در چارچوب
یک "دموکراسی طبقاتی" مجرد. این نیز همان بحرانى خواهد
بود که بر حسب روابط متقابل نیروها از میان برده خواهد شد. هیچ
شیوه آمارى که متضمن راه‌حلی رضایت‌بخش و انقلابی باشد، وجود
ندارد، و این صرفاً "به درجه" استحکام و خلوص جنبش کمونیستی در سراسر